

عدالت برایم مهم است، نه کندی

لحظه ای از بازی کوین کاستر در "جی. اف. کی"

چاپ شده در : روزنامه آسیا

زمان انتشار : اسفند ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتیم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

این فیلم جی. اف. کی. (الیور استون، ۱۹۹۱) که اخیراً یعنی پنج شنبه هفته پیش دوباره از تلویزیون پخش شد، اتفاقاً و استثنائاً دوبله ای با ترجمه دقیق، سانسور کم و معقول و انتخاب صداها خوب داشت (مثلاً منوچهر اسماعیلی برای شخصیت مرموز داندل ساترلند و خسرو خسروشاهی برای نقش اصلی که معصوم و مصمم اما حساس و شکننده است). با این دوبلاژ، شاید اهمیت فیلم با ساختار مینیاتوری و بسیار «ریز بافت» اش برای اهل سینما و حتی منتقدان ما که اغلب چیزی کمتر از ۲۰ درصد دیالوگ های انبوه و داستان پیچیده اش را _ حتی با نسخه دی.وی.دی با زیرنویس انگلیسی _ متوجه می شدند، بهتر روشن شده باشد و حالا همه بپذیرند که ظرافت های تدوینی و فیلمنامه ای و تکنیکی فیلم، آن را از یک «افشاگری» سیاسی صرف بس فراتر می برد.

قهرمان این فیلم، دادستان باهوش و انساندوستی به اسم جیم گریسون (کوین کاستنر) است که پرونده ترور جان فیتزجرالد کندی، محبوب ترین رئیس جمهور آمریکا را دوباره باز کرد. با در نظر گرفتن

تلاش های جسورانه و همه جانبه او در اثبات این که ترور با توطئه خود دولت آمریکا همراه بوده، قاعدتا می شود این طور فکر کرد که برای گریسون کندی و اجرای عدالت در مورد ترورش، انگیزه تحقیق و محاکمه بوده. اما قرائن مختلفی هست که فراتر از این حرف ها، تعلق خاطر گریسون نسبت به مفهوم کلی عدالت را حتی در بعد تقدیری اش نشان می دهد؛ نه فقط عدالت اجتماعی یا قضایی.

از جمله، این نشانه ها در بازی کوین کاستنر طی صحنه ای عیان است که دیو (جو پشی) بعد از اعترافات مهم اش برای گریسون، یکهو به گریه می افتد و مثل یک درد دل عمری و تاریخی، انگار به خودش، می گوید که همه عشق و امیدش کشیش شدن بود و کلیسا بابت « یک اشکال کوچیک کثیف » که همان انحراف جنسی یا همجنس گرایی باشد، او را نپذیرفت و حالا دارد در زندگی کثیف و آشفته اش دست و پا می زند. واکنش گریسون به گریه دیو، با وجود آن ظاهر عجیب و مضحک دیو که داد می زند مشکل جنسی دارد، جدی گرفتن کامل غم و غصه اوست. با وضع و حال و ترس دیو، می شود فکر کرد که این گریه و درد دل هم چندان جدی و همدلی برانگیز نیست. ولی گریسون باورش می کند و برایش دل می سوزاند؛ چون حتی شرایط جسمانی غیرطبیعی دیو هم به نظرش نوعی بی عدالتی می آید و با وجود این که راه حلی ندارد، دست کم او را به دلداری دادن به دیو گریان و می دارد.

کاستنر در نماهایی کوتاه که با نزدیک شدن دوربین به چهره اش همراه است، گریسون را با چشمانی غمبار و با حسی از رنج کشیدن بر اثر شنیدن رنج مزمن زندگی دیو، متمرکز بر غم و گریه او نشان می دهد. به نظر می رسد که تضاد ظاهر مسخره دیو با گله جدی اش از خلقت خود و سرنوشتی که برایش مقدر شده، می توانست باعث خنده ما شود و این حالت متین و عمیق و به فکر فرو رفته کاستنر است که مانع خندیدن می شود و نوعی سمپاتی پیش بینی نشده برای دیو مفلوک، در ما پدید می آورد.

فقط کمی بعدتر، وقتی می فهمیم که دیو را بابت همان اطلاعاتی که داده، ناگهان کشته اند، تازه ارزش آن سمپاتی ناشی از بازی کوین کاستنر برایم روشن می شود.